

قضاوت قریش در باره قرآن

با این مقاله بسیاری از حوادثیکه تا سال پنجم «بعثت» اتفاق افتاده است پایان میپذیرد؛ و از شماره یکم از سال چهارم این مجله به توضیح حوادثیکه از آغاز سال ششم «بعثت» رخ داده است میپردازیم ناگفته نماند مطالب مختلفی که در اینجا برض خوانندگان گرامی میرسد، تحت عنوان خاصی نیست، بلکه هر مطلبی از آن زیر عنوان معینی است، که میتوان در تاریخ اسلام برای هر یک از آن دهامصادق پیدا کرد، ولی ما برای هر عنوانی یکی دو نمونه بیشتر نقل نمیکنیم.

بحث در ماهیت معجزه بطور مطلق؛ و در اعجاز خصوص قرآن از هدف مقاله بیرون است، بایست در فرصت مناسبتری در این باره بحث نمود، ولی بحثهای تاریخی ما را باین نقطه هدایت مینماید که این کتاب آسمانی بزرگترین و برندهترین حربه پیامبر بزرگ اسلام بود، بطوری که استادان سخن، و اسطوانه های شعر و خطابه، لذت بسیاری از آن میبردند و همگی اعتراف میکردند که قرآن «محمد» در یک سطح عالیتری از فصاحت و بلاغت قرار گرفته؛ و هرگز این طرز سخن گفتن در میان بشر معمول نبوده است، تأثیر و نفوذ و یاجذبه و کشش قرآن او طوری بود، که سختترین دشمنان او پس از استماع آیاتی چند بخود میلرزیدند و گاهی چنان از خود بیخود میگشتند، که مدتها بحالت بهت زده از جای خود حرکت نمیکردند، اینک بعنوان نمونه:

ولید بن مغیره کیست؟

ولید از قضاة عرب بود، بسیاری از مشکلات عرب بدست او حل میگردد، ثروت فراوانی داشت، گروهی از «قریش» برای حل مشکل نفوذ اسلام در تمام خانه ها بسوی او رفته، و جریبانرا گفتند، و قضاوت او را درباره قرآن معتمد خواستند، و گفتند: آیا قرآن

«محمد» سحر و جادوگری است ، با کفایت است ، با خطبه و سخنرانیهای است که او ساخته است ، دانای عرب در این باره از آنها مهلت خواست ، تا نظر خود را پس از استماع قرآن بیان کند ؛ سپس از جای خود بلند شد ؛ و آمد کنار پیامبر در حجر اسماعیل نشست و گفت پیامبر انشد فی شهرک : پاره ای از اشعارت را بخوان ، پیامبر فرمود : آنچه من میگویم شعر نیست ، بلکه کلام خداست ، که آنرا برای هدایت شما فرو فرستاده است سپس ولید تقاضای تلاوت آن را نمود ، پیامبر اکرم سیزده آیه از آیات سوره « فصلت » تلاوت نمود هنگامیکه پیامبر باین آیه رسید : فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود : « هر گاه روی بگردانند بگومن شما را از صاعقه ای مانند صاعقه عاد و ثمود ، بر حذر میدارم » ، « ولید » سخت بخود لرزید ، و قامت کل شعرة فی بدنه : تمام موهای بدنش راست شد و بایک حالت بهت زده از جای خود بلند شد ، و راه خانه خود را پیش گرفت ، و چند روزی از خانه بیرون نیامد ، بطوری که قریش او را بیاد مسخره گرفتند ، و میگفتند که « ولید » راه نیاکان خود را ترک گفته ، و راه « محمد » را پیش گرفته است .

نظریه «مغیره» درباره قرآن

مرحوم طبرسی در ج ۱۰ مجمع البیان ص ۳۸۶ نقل مینماید ، روزی که سوره « غافر » بر پیامبر نازل گردید ، پیامبر با صدای جذابی بمنظور ابلاغ آیات الهی آن را میخواند ، اتفاقاً « ولید » نزدیک پیامبر نشسته بود ، خواهی نخواهی آیات زیر را استماع نمود :

حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم ، غافر الذنب وقابل التوب ، شديد العقاب ذي الطول ، لا اله الا هو اليه المصير ما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا افلا يفرحون قلبهم في البلاد « این کتاب از خدای قادر و دانای فرو فرستاده شده است ، خداییکه بخشنده گناهان و پذیرنده توبهها است ، خداییکه مجازات اوسنکین ، و نعمت او فراوانست ، جز او خدائی نیست ، سرانجام هر چیزی بسوی او است ؛ درباره آیات الهی جز کسانیکه کافرند مجادله نمیکند ، فعالیت و زندگی آنها در شهرها تورا نفریبند ... »

این آیات که ما قسمتی از آنرا نقل و ترجمه نمودیم سخت ؛ حکیم عرب را تحت تأثیر قرارداد ؛ هنگامیکه « بنی مغروم » دور او را گرفتند ، وی قرآن را چنین تعریف نمود : من از محمد امروز سخنی شنیدم که از سنخ کلام انس و جن نیست ؛ و ان له لحلاوة و ان علیه لطاوة ؛ و ان اعلاه لمشمر و ان اسفله لمغدق ، و انه يعلو و ما يعلى عليه ؛ شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی ، شاخسار آن پرمیوه و ریشهای آن

بر برکت ؛ سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نیست ! .
این جمله‌ها را گفت ، و راه‌خانه خود را پیش گرفت و قریش چنان گمان کردند که
وی بآئین «محمد» گرویده است .

بقول یکی از دانشمندان بزرگ (۱) این جمله اولین تعریفی است که بشر درباره
قرآن نموده است ، و تدبر در این گفتار نحوه اعجاز قرآن را نسبت به عرب جاهلیت روشن
میتمايد ، و معلوم میشود که علت اعجاز آن برای آن گروه ، همان جذبه و کشش و حلاوت
و شیرینی فوق‌العاده آن بود ، که در غیر قرآن ، آن لذت و لطافت را نمیدیدند .

یک نمونه دیگر

«عتبة بن ربيعة» از بزرگان «قریش» بود ، در آن روزهاییکه «حمزه» اسلام
آورده بود ، سراسر محفل «قریشیان» را غم و اندوه فرا گرفته بود ، و سران بیم آنرا
داشتند که دامنه اسلام بیش از این توسعه یابد ؛ در آن میان «عتبة» گفت من بسوی «محمد»
بروم و مطالبی را پیشنهاد بکنم ، شاید او یکی از آنها را بپذیرد و دست از این آئین
جدید بردارد ؛ سران جمعیت نظروی را تصویب کردند ، - لذا - او برخاست ، و بسوی
«پیامبر» که در مسجد نشسته بود آمد ، و پس از آنکه او را با جمله هائی ستود ، اموری
را از قبیل تروت ، ریاست و طبابت پیشنهاد نمود ، هنگامیکه سخنان او پایان یافت پیامبر
فرمود «أقذ فرغت یا ابا الولید : آیا سخنان تو خاتمه پذیرفت ؟» عرض کرد: بلی ،
پیامبر فرمود : این آیات را گوش ده که پاسخ تمام پرسشهای تو است :

بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آیاته قرآنا
عریبا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون > : بنام
خدای رحمان و رحیم ، حاء میم ؛ اینکه از جانب خدای بخشنده و مهربان نازل گردیده
کتابیست که آیه‌های آن برای گروهیکه دانایند توضیح داده شده است ، قرآنی است
عربی . بشادت‌دهنده ، ترساننده است اما بیشتر آنها روی گردانیده اند و گوش نمیدهند
پیامبر آیاتی چند از این سوره خواند ، و پس از خواندن آیه سی و هفتم ؛ سجده کرد ،
پس از سجده رو به «عتبة» کرد و فرمود ای «ابا ولید» پیام‌خدا را شنیدی ؟ «عتبة»
بقدری مسحور و مجذوب کلام خدا شده بود ، در حالیکه دستهای خود را پشت سر نهاده
و بر آنها تکیه زده بود ، مدتی بهمین حالت بروی پیامبر نظاره مینمود ، گویا قدرت

سخن گفتن از او سلب شده بود سپس از جای خود برخاست و مرکز «قریش» را پیش گرفت ، سران قریش از وضع و قیافه او احساس کردند که وی تحت تاثیر کلام «محمد» واقع شده و بایک حالت انکسار توأم با شکستگی بازگشته است ، تمام دیدگان بصورت عتبه دوخته شده بطور دستجمعی گفتند چه واقعه ای رخ داده است ؟ گفت : بخدا سوگند کلامی از محمد شنیدم که تا کنون از کسی نشنیده بودم و الله ما هو بالشعر ولا بالسحر ولا بالكهانة : بخدا قسم ، نه شعراست و نه سحر و نه کهانست ، من چنین صلاح می بینم که او را رها کنیم تا در میان قبائل تبلیغ کند هر گاه پیروز گردد ، و ملک و ریاست و سلطنتی بدست آرد ، از افتخارات شما محسوب میگردد و شما را نیز در آن حظی است ، و اگر در آن میان مغلوب گردد ؛ دیگران او را کشته اند و شما را نیز راحت نموده اند .

قریش ، سخن و رأی عتبه را ، بیاد مسخره گرفتند و گفتند : مسخو کلام «محمد» واقع شده است .

این نمونه از قضاوت های سخنگوران دوران جاهلیت است درباره قرآن ؛ و برای این قسمت نمونه های دیگری نیز هست .

بهانه گیری های قریش

روزی پس از غروب آفتاب سران «قریش» مانند عتبه ، شیبه ، ابوسفیان ، نضر بن حارث ، ابوالبختری ، ولید بن مغیره ، ابوجهل ، عاص بن وائل ، و . . . پشت کعبه انجمنی برپا نمودند ، و نظر آنها بر این قرار گرفت که پیامبر را بخوانند و با او شخصاً سخن بگویند ، فوراً کسی را فرستادند که حضرت را خبر کند تا در انجمن آنها شرکت نماید ، پیامبر پس از آنکه از جریان آگاهی یافت با کمال شتابزدگی بامید هدایت کردن آنها ؛ وارد انجمن گردید و سخن از هر طرف آغاز شد قریش شکایتها و شکوه های خود را بازگو نمودند ، و از تفرقه و جدایی که در میان قریش افتاده ناله ها کردند و حاضر شدند همه گونه فداکاری نمایند ، و در پایان از پیامبر درخواستهایی نمودند که قرآن مجید ، تمام آنها را در سوره « اسراء » از آیه ۹۰ تا آیه ۹۳ تشریح مینماید و ما ترجمه آنها را در اینجا درج میکنیم :

ای محمد ؛ ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه این کارهای زیر را انجام بدهی :

۱ - این سر زمین ما خشک و بی آب است ، از خدا بخواهی آبهایی در این سرزمین ریگر آردا بیافتد .

۲ - بایست باغی در اختیار داشته باشی که از میوه های آن سیرمند شویم در میان آن

آب جاری گردد .

۳ - آسمانرا قطعه قطعه برسرما فروریزی .

۴ - خدا و فرشتگانرا حاضر کنی .

۵ - کاخی از طلا داشته باشی .

۶ - بسوی آسمان بروی ، و هرگز بالا روی تو را نخواهیم پذیرفت مگر اینکه نامه ای

از آسمان بیاوردی که نبوت تو را تصدیق کرده باشد. ناگفته پیداست ، غرض از این گفته ها بهانه گیری بود و گرنه داشتن باغ آنهم با آن شرطچه ارتباط به نبوت پیامبر اکرم داشته، و آنکهی فروریختن آسمانها با هدف عالی او که راهنمایی آنها است سازگار نیست ، در میان آنها سؤال فقط يك سؤال جنبه اعجاز داشت ، و آن بالا رفتن پیامبر اکرم بسوی آسمانها بود، و هر گاه پیامبر نیز آنها را انجام میداد ، هرگز ایمان نمیآوردند ، زیرا خودشان تصریح کردند که : بالا رفتن تو برای ما کافی نخواهد بود مگر اینکه تو آبا یک نامه ای باشد که نبوت تو را در آن امضاء کرده باشد .

هر گاه نظر قریش فحش از صدق ادعای او بود ، در این صورت تنها بسوی آسمانها رفتن کافی در اثبات این امر بود ، - مع ذلک - آنها گفتند که ما با آن قانع نمیشویم - از آنجا که اساس تمام این تقاضاها را غرض ورزی تشکیل میداد ، پیامبر اکرم چنین پاسخ داد که: هل کنت الا بشر رسولاً : من رسولی بیش نیستم ، و بدون اذن خدا نمیتوانم معجزه ای بیاورم .

چرا سران قریش ایمان نمیآوردند ؟

یکی از نقاط مبهم و قابل بحث تاریخ اسلام همین مطلب است در صورتیکه آنها بالاتفاق « محمد » را راستگو و امین میدانستند و تا آن لحظات کوچکترین لغزشی از او ندیده بودند ؛ و کلام فصیح و بلیغ او را که دلها را می ربود می شنیدند ، و گاه بیگامی کارهای فوق العاده که از مسیر قوانین طبیعت بیرون است مشاهده میکردند ، مع الوصف تا این حد با او مبارزه مینمودند ؛ علت و یا علل این سرپیچی را میتوان چند چیز دانست :

۱ - رشک بر پیامبر

گروهی از آن افراد بر اثر رشک و حسادتی که داشتند ، از او پیروی نمیکردند ، و آرزو مینمودند که خود صاحب این منصب الهی باشند .

مفسران در شان نزول این آیه: **وقالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتمین عظیم (زخرف: ۳۲)** یعنی گفتند : چرا این قرآن بر روی بزرگ از مکه و طائف نازل

نشد ، چنین مینویسند : که ولید بن مغیره با پیامبر ملاقات نمود و گفت : هر گاه داستان نبوت تو درست باشد ، من از تو سزاوارترم ، زیرا من از نظر سن و ثروت و فرزند بر تو مقدم هستم .

امیه بن ابی الصلت از کسانی بود که پیش از اسلام درباره پیامبر سخن میگفت ؛ و تا اندازه ای امیدوار بود که خود باین مقام بزرگ نائل گردد ، ولی تا آخرین لحظات عمر از پیامبر پیروی نکرد ، و مردم را علیه او می شوراند .

اخنس که یکی از دشمنان رسول خدا بود ، از ابو جهل پرسید که : رأی تو در باره محمد چیست ؟ وی گفت : ما و عبدمناف بر سر شرافت و بزرگی بنزاع برخاستیم ؛ و با آنها رقابت نمودیم و از راههایی توانستیم با آنها برابری نماییم ، اکنون که با آنها برابر شده ایم ، میگویند از آسمان برای فردی از قبیلۀ ماوحی نازل میشود ، بخدا سوگو کند ، ماهرگز ایمان نخواهیم آورد .
اینها نمونه هائیکه حسادت و رقابت بزرگان قریش را آشکار میسازد و باز نمونه های دیگری نیز در صفحات تاریخ پیدامیشود .

۲- ترس از روز بازپسین

این عامل بیش از همه ، در سرپیچی قریش مؤثر بود ، زیرا آنان مردمان خوشگذران و عیاش و لالایی بودند ، که از راه تجارت و ربا زنی کانی خود را تأمین مینمودند ، و محدود ساختن چنین افراد از تجاوز و عیاشی در حقیقت زنجیر بدست و پا زدنی است .

علاوه بر این شنیدن آیات عذاب ، و استماع جمله هائیکه افراد خوشگذران و مستمگر و بی خبر را بامجازاتهای سخت ، بیم میدهد ، هول عجیبی در دل آنها میافکند و سخت افکار آنها را مشوش و مضطرب مینماید ، هنگامیکه پیامبر اسلام با صدای دانشین آیات زیر را در مجامع عمومی قریش میخواند ، چنان ولوله بر پا میکردید که بساط بزم و عیش آنها را بهم میزد ؛ عربیکه خود را برای دفع هر گونه پیش آمد بد مجهز میساخت ، و برای تحصیل تأمین باتیر ، قرعه میزد ، و باسنک فال میگرفت ، و آمدورفت پرندگان را علامت حوادث قرار میداد ، هرگز حاضر نبود ، بدون بدست آوردن تأمین از عدایی که « محمد » از آن بیم میداد ، آرام بنشینند ، از این نظر با او مبارزه میکردند ، که نوبه و بیم او را نشنوند ، اینک آیاتی چند که خاطر سران خوشگذران بی خبر قریش را سخت مضطرب مینماید :

۱- اذا جائت الصاخرة يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبه و بنیه ، لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه : روزیکه ، رستاخیز برپا میشود ، انسان از برادر و مادر و پدر و زن و فرزندان خود میگریزد ، هر کس در آن روز بخود مشغول است .

هنگامیکه آنها در کنار کعبه، بیاله‌ها بسر میکشیدند، یکمرتبه این ندا بگوش آنها میرسید، کلماتی بوضوح جلوه‌دهم بدلتناهم جلوه‌دهم غیرها لیذوقوا العذاب (نساء - ۵۶) هر وقت پوستهایشان بر اثر آتش از بین برود، آنها تبدیل می‌نماییم تا عذاب را بچشند چنان مضطرب، و پریشان میگشتند، که بی‌اختیار، جام‌ها را کنار گزاردند و ترس و لرز بر آنها حکومت میکرد.

باز علت‌های دیگر نیز در کار است، مثلاً: حارث بن نوفل بن عبدمناف، محضر پیامبر شرفیاب گردید و عرض کرد ما میدانیم آنچه تو از آن بیم میدهی راست و پابرجاست، ولی هر گاه ما ایمان بیاوریم؛ عرب مشرک ما را از سرزمین خود بیرون میکند، و در پاسخ چنین افراد آیه زیر نازل گردیده است: **وقالوا ان تتبع الهدی معك نتخطف من ارضنا اولم نمکن لهم حرماً آمناً (قصص - ۵۷)** میگویند: هر گاه ما از این مشعل هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود رانده میشویم، در پاسخ آنها گفته شده مگر ما حرم خود را که از هر فتنه و آشوبی در امان است در اختیار آنها قرار نداده‌ایم؟

پاره‌ای از اعتراضات مشرکان

گاهی میگفتند که سرزمین شام، سرزمینی است که انبیاء و پیامبران را در دامن خود میپروراند، و تا حال دیده نشده از این ریگزار (مکه) پیامبری مبعوث گردد؛ بسیاری از مشرکان، پیروی از یهود، میگفتند که چرا قرآن محمد بطور تدریج نازل میگردد؛ چرا مانند تورات و انجیل یکجا فرو فرستاده نمیشود، قرآن عین اعتراض آنها را نقل مینماید: **وقال الذین کفروا لولا نزل هذا القرآن جملة واحدة (فرقان - ۳۲)** چرا این قرآن یکجا نازل نمیکردد؛ سپس پاسخ آن را چنین میان میکند: **کذلک لنثبت به فؤادک** برای اینکه بوسیله آن، دل تو را آرام و محکم نگاه داریم.

بطور مسلم حوادث ناگوار، و پیش آمدهای سخت در روح انسان مؤثر میافتد، و یگانه‌مایه تسلی رسوا بخدا، همان سخنان تازه‌ای بود که از خدای خود می‌شنید و او را به بردباری و شکیبائی فرمان میداد، و بدینوسیله، روح تازه‌ای در سراسر وجود او بوجود می‌آورد علاوه بر سلسله احکامی در صدر اسلام بر رسمیت شناخته شد که بعدها صلاح نبود، رسمیت آنها ادامه پیدا کند، و قوایی که میان آنها ناسخ و منسوخ حکومت نماید، هیچگاه امکان ندارد که یکجا نازل گردد.